

ز یادت دهقان

تصنیفی از ترکستان افغانستان

ریچارد تاپر

ترجمه: حمید حسینی

محلی و شعرهای روایی یا داستان‌های منظوم، عمدتاً در ولایت جوزجان جمع‌آوری کردیم این تصنیف هم در میان همین‌ها و در شهر سرپل ثبت شد.

ما در جریان آمادگی‌ها برای جشن روز استقلال (که آن سال پنجاهمین سالگرد آن بود) به سرپل رسیدیم دفتر والی شبرغان یک راه‌بند در اختیار ما گذاشت و ما به ولسوال و فرمانده پولیس که درگیر آمادگی برای برگزاری جشن بودند، معرفی شدیم. آن‌ها به گرمی از ما استقبال کرده و به راهنمای ما دستور دادند که ما را به جایی ببرد که در پی آن می‌گشتیم. ما سراغ نقالان را گرفتیم که بعد از گفت‌وگویی، نام حسن به میان آمد. تنها مشکل آن بود که وی در زندان شهر بود. اما این امر ما را با مشکلی مواجه نکرد، چرا که یافتن محل اقامت وی آسان بود و فرمانده پولیس در رنگ دستور داد تا وی را از زندان خارج کنند تا برای ما بخواند.

در یکی از غرفه‌های تازه‌ساز اما خالی محوطه برگزاری جشن نشستیم، در حالی که حسن، حسب‌الوظیفه پیش از آن که دوباره به زندان فرستاده شود، برای ما بیت خواند. ما شرمند از شیوه‌ای که حسن برای مقصود ما مورد استفاده قرار گرفته بود، سؤال‌های محتاطانه‌ای در مورد وی کردیم، از جمله این که چرا و چه مدت است که در زندان است. اما پاسخ‌ها زودیاب نبودند. در نتیجه ما چیزی در مورد وی نمی‌دانیم جز آنچه که دیدیم، این که مرد سالخورده‌ای بود با معدودی دندان که گاهی فهم جملاتش را

در این نیشته کوتاه، ساختار، محتوا و مفهوم تصنیفی را از شمال افغانستان بررسی می‌کنیم که در آن سراینده، تجربه‌های زیارت خود را از سفر زیارتی به «زیارتگاه [حضرت] علی» در مزارشریف روایت می‌کند. بعد از بحث در مورد پیشینه این تصنیف و چگونگی ثبت آن، متن آن به شکل فارسی افغانی اصل و ترجمه انگلیسی آن همراه با یادداشت‌هایی ارایه می‌شود. تحلیل نهایی نشان می‌دهد که چگونه ساختار محکم و سبک تصنیف به مؤثریت آن به عنوان یک سند شخصی از یک واقعه احساسی افزوده است. این نیشته تلاش می‌کند تا سهم کوچکی را هم در فهم تجربه زیارت و هم تفسیر ادبیات شفاهی ادا کند.

پیشینه

این تصنیف در اگست سال ۱۹۶۸ در جریان یک مطالعه کوتاه‌مدت قوم‌نگاری از ترکستان افغانستان توسط نانی تاپر و خودش ثبت شد. پیش از آغاز مطالعه، در کابل مارک اسلوبین (Mark Slobin) را که در زمینه موسیقی قومی کار می‌کرد و تازه کار عملی خود را در زمینه موسیقی شمال افغانستان (اسلوبین ۱۹۶۷) تکمیل کرده بود، دیدار کردیم. جدا از در اختیار گذاشتن معلومات باارزشی در مورد منطقه، وی به ما گفت که شهرهای شمالی افغانستان پر از موسیقی‌دان‌ها، بیت‌خوان‌ها و نقالانند که می‌توانیم از آن‌ها شناخت جالب و مقننات ورود به فرهنگ گروه‌های گوناگون ساکن در این مناطق را به دست بیاوریم. در جریان مطالعه یک ماهه در شمال، ما تعداد زیادی تصنیف



فرهنگ و اندیشه
۱۴
۱۰۲

مشکل می‌ساختند؛ و آنچه که وی خود در داستان‌هایش اشاره کرد که فقیر بوده و اهل شاه‌چنار، یک روستای هزاره‌نشین در شمال سرپل. وی خود را قصه‌خوان (یک اصطلاح عادی محلی برای داستان‌گو یا تصنیف‌سرا) نامید. حسن پنج تصنیف برای ما خواند. اولی با بیان وفاداری به محمدظاهر شاه شروع شد و به بازگویی برخی حوادث پراحساس در تاریخ محلی ادامه یافت. تصنیف بعدی به بازی معروف این ولایت یعنی بزکشی ارتباط می‌گرفت. سومی به بیان سختی‌های حسن در هنگام جستجوی طولانی و بی‌نتیجه یک الاغ گمشده ارتباط می‌گرفت. چهارمی نسخه‌ای از داستان مشهور کشتی‌گیر قهرمان، پهلوان بنیاد بود. پنجمی شرح همین سفر حسن به زیارتگاه «[حضرت] علی در مزارشریف» بود، که از لحاظ فرم و محتوا متفاوت با بقیه بود و به هیچ‌کدام از گونه‌هایی از آهنگ یا قصه مذهبی که توسط هوربرگر (۱۹۶۹)، سلوبین (۱۹۷۶) یا ساکاتا (۱۹۸۳) نقل شده بودند تعلق نداشت.

در سال ۱۹۷۱ و ۱۹۷۲ ما به سرپل بازگشتیم تا پژوهشمان را در مورد کوچی‌های پشتون و جایگاهشان در اقتصاد و اجتماع محلی انجام دهیم. در مدت چند ماهی که در نزدیکی سرپل بودیم فرصتی نیافتیم تا دیدار پیشینمان با حسن را تجدید کنیم و تفسیر داستان‌های وی را ادامه دهیم. ما می‌خواستیم تا در سالهای ۱۹۷۹ و ۱۹۸۰ با پروژه‌ای در باره آیین و جامعه به خود شهر سرپل بازگردیم اما تحولات سیاسی مانع این کار شد و با توجه به وضعیت تراژیک فعلی افغانستان بعید به نظر می‌رسد که از سرگیری آن‌ها ممکن باشد. بنابراین من فکر کردم که داستان را همان طور که ثبت شده است با ترجمه تحت‌اللفظی و یادداشت‌هایی به نشر بسپارم، اگرچه مشکلات مهمی حل‌نشده باقی می‌مانند، به‌ویژه پیشینه خود حسن، هدف وی از زیارتی که توصیف کرد و جزئیات بیشتری از اهداف و آیین‌ها در آن زیارتگاه.

سرپل، مزارشریف و زیارتگاه

سرپل مرکز اداری یک ولسوالی به همین نام است؛ یک شهر - بازار با حدود ۲۰ هزار باشنده و یک ولسوال (فرماندار) که بالای ده تا بیست هزار کیلومتر از خاک این کشور ناهموار که در آن حدود ۱۵۰ هزار نفر از گروه‌های قومی گوناگون می‌زیند، تا حدی حکم می‌راند. بیشتر مردم شهر سرپل و مجاور آن، ترک‌های ازبک هستند اما جوامع متعدد عرب، تاجیک و همین

طور در این اواخر، هزارها و پشتون‌ها که به آن جا رفته‌اند و در آن زندگی می‌کنند. این منطقه در کل تحت حاکمیت خان‌های پشتون درانی قرار گرفت که در حدود اوایل این قرن به آن وارد شدند. همه جمعیت این منطقه سنی هستند، به جز هزارها - که شیعه اثنی عشری یا امامیه چنان که در محل شناخته می‌شوند هستند - و در حدود ده درصد از کل جمعیت افغانستان را تشکیل می‌دهند. هزارهایی که در نزدیک شهر سرپل در روستاهایی مانند شاه‌چنار ساکن اند، اصلاً به مناطق مرکزی افغانستان، هزاره‌جات تعلق دارند. آن‌ها بعد از تسخیر زیستگاهشان توسط امیر عبدالرحمان خان در دهه ۱۸۹۰ به این جا آمده‌اند. هزاره‌ها به عنوان زارعان و فرش‌بافان کوشا، ارتباطات اقتصادی و اجتماعی نزدیکی با همسایگان‌شان از دیگر گروه‌های قومی به وجود آوردند اما هویت مشخص خود و ارتباطات دایمی‌شان را با بستگان‌شان در هزاره‌جات حفظ کرده‌اند و خان‌های محلی با نفوذی دارند.

مزارشریف شهر عمده شمال افغانستان است، نزدیک بلخ باستان، و حدود ۲۰۰ کیلومتر از طریق جاده با سرپل فاصله دارد. این مسیر که از شیرغان می‌گذرد در سال ۱۹۶۸ هنوز یک مسیر پرگرد و خاک بود و مسافرت با موتر ساعت‌ها و پای پیاده شاید سه روز را دربرمی‌گرفت. مسیر کوتاه و مستقیم‌تری که زمان کمتری را طلب می‌کرد از دشت می‌گذشت. حسن نگفت که وی کدام مسیر را پیموده است اما آشکار است که وی پای پیاده رفته است.

شهر مزارشریف، موجودیت و همین طور نام خود را مدیون زیارتگاه [حضرت] علی؛ پسرکاکا و داماد حضرت محمد است. پیشینه تاریخی و افسانه‌ای و معماری زیارتگاه در جای دیگری ذکر شده و نیازی به تکرار آن در اینجا نیست. یک روایت سوومند در این باره آن است که نانیسی دوپیری در «جاده‌ای به بلخ» توصیف می‌کند. وی در این نوشته، همچنین جشن سالانه گل سرخ در مزار را که چهل روز به طول می‌انجامد (میله گل سرخ) و برافراشتن بیرق را در سال نو (نوروز، برابر با ۲۱ مارچ) که بزرگ‌ترین جشن عامه در افغانستان است و در آن هزاران زائر شرکت می‌کنند (در دهه ۱۹۶۰) توسط والی وقت و بعد از اقامه نماز و خواندن پیام پادشاه، برافراشته شد، توصیف کرده است.

باید متذکر شد که زیارتگاه مزارشریف، تنها اختصاص به شیعیان با احترام ویژه آن‌ها به [حضرت] علی ندارد بلکه یک



مرکز زیارت ملی برای سنی‌ها هم هست. کشف تفاوت‌ها میان زیارت سنی‌ها و شیعه‌ها از لحاظ معنایی که نزد آن‌ها دارد جالب توجه خواهد بود. برخی از معناها برای حسن شیعه در این داستان آشکار است. در شمال افغانستان (همچنان که در دیگر مناطق دنیای اسلام)، [حضرت] علی نه تنها قدرتمندترین «فرد مقدس» بعد از [حضرت] محمد در توانایی جهت شفاعت پیش خداوند است؛ بل وی یک قهرمان فرهنگی است با شمشیر جادویی‌اش ذوالفقار و اسب پرندش دلدل (در جای دیگری منتسب به حضرت محمد) و ماجراهای افسانه‌ای و برخورد با کافران و اژدهاها همه در منظره زیارتگاه‌های کوچک ثبت شده‌اند. این زیارتگاه‌ها پیروزی‌ها، معجزات، قدمگاه‌ها، آبنوشگاه‌ها و سایر چیزهایی را که به وی تعلق دارد مشخص می‌کنند. هر شکل قابل توجه زمین‌شناسی، برای مثال بند امیر در هزاره‌جات یا چشمه برآمده از بلندی یک صخره در «انگشت شاه» در جنوب سنگچارک در ولایت جوزجان، به حضرت علی نسبت داده می‌شود. [حضرت] علی به نام‌ها و لقب‌های مختلفی مانند مرتضی، حیدر، سخی، بابا، سخی جان، شاه، امیرالمومنین، مشکل‌گشا شناخته می‌شود. وقتی شواهد این چنین فراوانی از فعالیت [حضرت] علی در اطراف و اکناف این بوم و بر وجود دارد، پس برای افغان‌ها تعجب‌آور نخواهد بود که احتمالاً [حضرت] علی بسیار دورتر از سرزمین‌های مرکزی اسلام یعنی مکه و مدینه، و در اینجا دفن شده باشد. حتی شیعیان افغان که از دیگر مقبره متعلق به [حضرت] علی و زیارتگاه‌های مرتبط با آن در نجف و کربلا در عراق زیارت دیدن کرده‌اند، هیچ تناقضی از حضور او در همه این جاها نمی‌یابند.

زبان این تصنیف، فارسی افغانی (دری) که زبان مشترک تاجیک‌ها، عرب‌ها و هزاره‌ها در ترکستان افغانستان است با ویژگی‌های تلفظ و لهجه محلی است و من تلاش کرده‌ام که این در متن - نوشته رعایت شود. مصوت‌های بلند (آ، ای، یو) همچنان که روی داده‌اند، برخی مواقع به صورت ناسازگار (برای مثال، «ما» که منظور همان «من» است) ثبت شده‌اند. این داستان با مقداری عجله، درست بعد از ثبت با کمک راهنمای ما، پشت‌توزبانی از نزدیک کابل که فارسی را روان حرف می‌زد اما با لهجه‌ها و گویش‌های محلی بیگانه بود بیرون نویسی شد. در نتیجه و همچنین از آن جایی که در اولین برخورد بسیار می‌شرمیدیم که از حسن می‌خواستیم تا بار دیگر از زندان بیرون آزاد شده و در این وظیفه عجب ما را یاری کند، برخی کلمات و عبارات نامعین باقی

ماندند. من به محدود واژه‌های که اصلاً قادر به فهم آن‌ها نشدیم، استماع‌ها و معناهای جایگزینی داده‌ام. به استثنای سطر ۳۴، تمامی سطرها به شکل ثلاثه مقفا گروه‌بندی شده‌اند. بنابراین از الگوی BBFF (۳۴) ABB ACD ABB پیروی می‌کنند. آهنگ تصنیف تقریباً سطر به سطر مشابه است؛ تفاوت عمده در نیمه اول سطر اول هر سه ثلاثه قرار زیر است:

تقریباً از سطر ۲۲ ضرباهنگ شدت یافته و نوت‌های خفیف آهنگ تمایل به ناپدید شدن دارند.

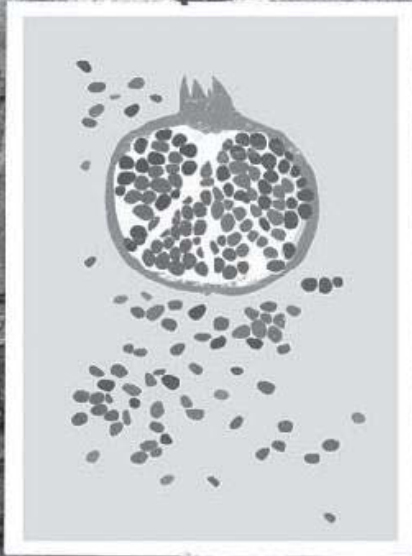
تصنیف به شکل بسیار ریتم‌دار و بدون کدام ساز همراه خوانده شد، اگرچه خود حسن قطعاً با همراهی دوتار یا دمبوره آن را می‌خوانده است که در غیاب آن‌ها، وی بر چوبدستی‌اش ضرب گرفت.

من ضرب‌های بلند روی هر سطر را مشخص کرده‌ام که به طور ثابتی حتی به قیمت از دست رفتن ارزش‌های «طبیعی» هجا، گاهی اوقات مصوت‌های مرکب و حتا مصوت‌های منفرد را جدا می‌کند (مانند حیران، خاک).

تصنیف

- ۱ اصلی جایم سرپل است، جای نشینم شاه چنار
- ۲ دو شو مه دم راه کدم، شب دیگه شار مزار
- ۳ صبح و شام ایستاده‌ام بر ذکر پروردگار
- ۴ باز هر آن ساعت رسیدم مه در زنجیرگاه او
- ۵ هوش من حیران در گمب بالای او
- ۶ یک نظر کردیم طرف کفتر او قبه او
- ۷ باز قدم را مانده رفتیم به سر خشت‌های او
- ۸ کاشکی غلامش می‌شدم، ما خاک پای او
- ۹ روی خود را مالیدم چند گشت به همو درگاه او
- ۱۰ چی قدر از راه دور مردم آمده بی شمار
- ۱۱ تا از کابل و از هرات تا از ملک قندهار
- ۱۲ کسی هست فرزند طلب و کسی هم بیکار
- ۱۳ کور و شل هر دو د نالش بود ولی حاجت طلب
- ۱۴ چی قدر خلق‌های خدا به جماعت بی حساب
- ۱۵ بعضی چهل یک دوره می‌خواندند اما تا نیمه شب
- ۱۶ - پیشتر رفتن و گفتن لا اله الله
- ۱۷ - ما به تو سه روزه ده راییم یا سخی مشکل گشا
- ۱۸ «مولا ده فریادم برسید به همو روز قضا
- ۱۹ زیر پای کردم نذر کی خیشت دیدم نقش و نگار





- ۲۰ به تعجب ماندم ما، گفتم یا پروردگار
- ۲۱ سخی، با تو مه آرزو دارم، ما را هم حاجت به کار
- ۲۲ چست و چالاک راقم در پیشک دیگ او
- ۲۳ چندی زیارت کردم ما از هر سونی گوشه‌های او
- ۲۴ یک نظر کردیم به زمین به سونی پایه‌های او
- ۲۵ باز هر آن ساعت شمردم امو گوشه‌های او
- ۲۶ ما شمردم هفده آمد هشت بودک پایه‌های او
- ۲۷ ما فدای همچو دیگ و ماجید او کارهای او
- ۲۸ دویم دروازه رسیدم، بود قرآن خوان بی حساب
- ۲۹ سید و ملا و طالب، همگی حاجت طلب
- ۳۰ کور و عصا، چوب به دست دیدم و جیگر کباب
- ۳۱ به میان گمبذ دیدم قبر دیگر بوداً
- ۳۲ به میان روضه هایش، مشکیل گشا حیدر بود او
- ۳۳ نواسه مصطفی، داماد پیمبر بود او
- ۳۴ منکیرش را از خوک و خیرس کمتر می‌بینم
- ۳۵ حاجت طلب رفتم و ما در جانشین و جایی او
- ۳۶ پوش بخمل بود و هوار همچو در بالای او
- ۳۷ روی خود را مالیدم چند گشت به همو قولفهای او
- ۳۸ چند رکعت خواندم نماز هم بالای خیشته‌های او
- ۳۹ یک نظر کردیم ده بالا سونی چیراغ‌های او
- ۴۰ مه فدای او گل‌ها و بیرق و قبه‌های او
- ۴۱ باز نماز خواندم در گمبذش بریان شدیم
- ۴۲ هر طرف کردیم نظر دو دیده بر بریان شدیم
- ۴۳ سه حاجتی که داشتیم در اون جا طالب آن شدیم
- ۴۴ باز هم زیارت کردیم ما از گمبذ بیرون شدیم
- ۴۵ تو گشته‌ای کل جای‌ها یا امیرالمومنین
- ۴۶ کل مشکیل‌ها گشایی، یا امیرالمومنین

تحلیل تصنیف

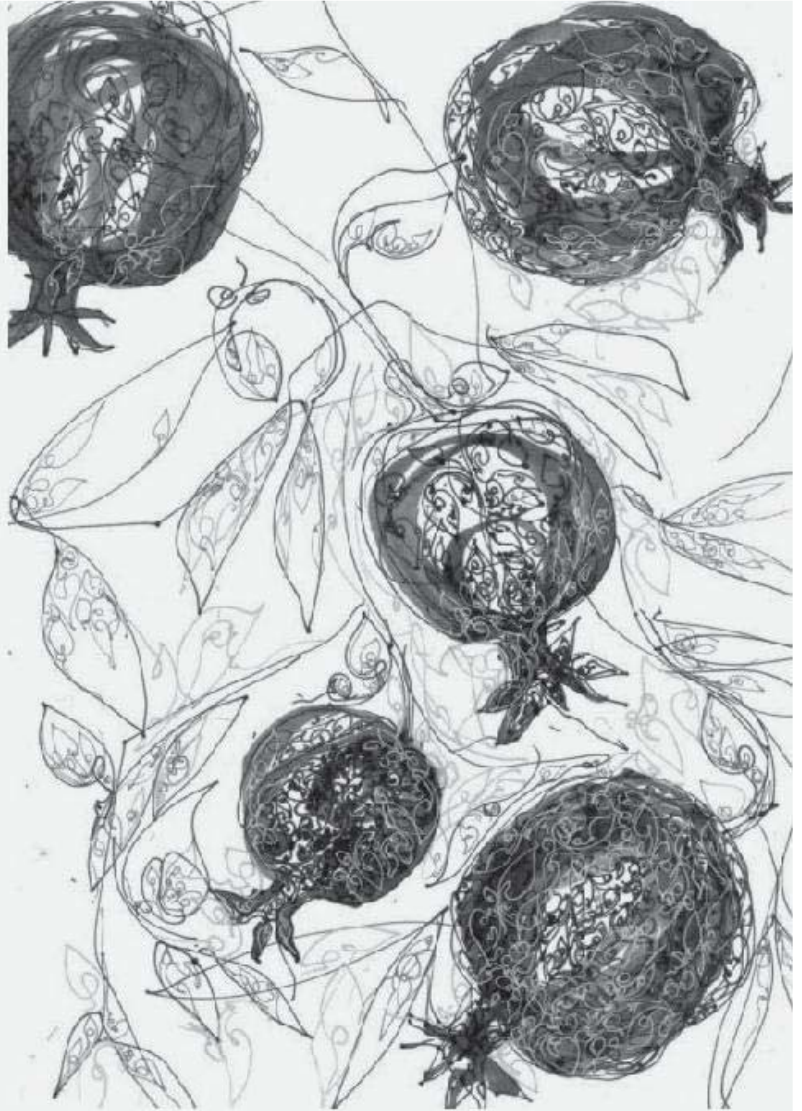
واژگانی که با آن‌ها خواننده یا زائر احساساتش را توصیف می‌کند محدودند مانند بریان، تعجب، جیگر کباب، فیدا، گریان. اما این‌ها مستقیم و اصطلاح‌های فوق‌العاده ساده‌ای هستند. با آن هم تجربه زیارت، با تأثیر زیادی از طریق سبک و ساختار تصنیف بیان می‌شود.

ویکتور ترنر انسان‌شناس با استفاده از مفاهیم آستانگی (diminality) و (communitas) که وی در زمینه‌های دیگری هم آن را شرح داده، چارچوبی را برای تحلیل زیارت پیشنهاد کرده

است. با وجود کمبود اطلاعات قبلی در این مورد تصنیف، ما نه تنها از انگیزه‌های حسن برای زیارت بی‌خبر هستیم که از دیگر عوامل مربوطه همانند این که وی به تنهایی به زیارت رفته یا همراه یک گروه و این که با یک کاروان تجاری در شهر یک جا شده، چیزی نمی‌دانیم. با این حال در خود تصنیف معلومات کافی که قابلیت کاربست برخی از پیشنهادات ترنر را نشان دهد وجود دارد. برای مثال، چه حسن همراه یک گروه رفته یا نرفته باشد، زیارتش واضحاً یک عمل کاملاً شخصی بوده، همانند یک سیر و سلوک عارفانه. گذشته از آن چنان که ترنر می‌گوید: «در پایان یک زیارت، آزادی تازه به دست آمده زائر از دنیای خاکی یا ساختارهای دنیوی به طور فزاینده‌ای به وسیله ساختارهای بیابان آیدریشه سیولیک باز داشته می‌شود؛ عمارت‌های مذهبی، نگاره‌های مصور، تندیس تراشی، و خصوصیات مقدس مساحی که اغلب در داستان‌ها و افسانه مقدس توصیف و تعریف شده است.» (۱۹۷۸:۱۰)

روایت حسن آشکارا ساختارمند است. اول از همه با معماری زیارتگاه و گذر زائر از درون دروازه‌ها به ضریح و خروج از آن. تصنیف در سطح دیگر، با عناصر معنا و قافیه، ساختار ماهرانه و پیچیده‌ای یافته است. چنان که می‌بینیم، تمام سطوح به جز یکی، ثلاثه مقفا هستند. اولین ثلاثه، تمامی داستان را با اشاره به خود حسن، جای اصلی وی و سفرش معرفی می‌کند که با ثلاثه آخری





قافیه همخوانی ندارند، که به نظر می‌رسد آیین‌های تالار اصلی زیارت را به حیث آیین‌های بی‌زمان و آستانه مشخص می‌کند. بنابراین، ثلاثه ۲۸ تا ۳۰ که دومین دروازه ورود به تالار اصلی زیارت را توصیف می‌کند، به‌طور طبیعی به ثلاثه بعدی (۳۱ تا ۳۳) جریان می‌یابد که در آن چشم‌حسن برای نخستین بار به ضریح می‌خورد. اما این ثلاثه اخیر از لحاظ معنایی با ثلاثه بعدی (۳۵ تا ۳۷) پیوند یافته تا اوج نهایی داستان را شکل دهد. این امر از لحاظ ساختاری قابل توجه است که این دو ثلاثه به وسیله یک سطر در تصنیف یعنی سطر ۳۴ از هم جدا شده‌اند که با هیچ کدام از سطور دیگر هم قافیه نیست. وگرنه در یک گروه می‌نشست. بلکه ارجاع قابل توجهی به یک تفاوت بین مؤمنان واقعی و دو تن از پست‌ترین موجودات از نگاه مسلمانان می‌دهد. ثلاثه ۳۵ تا ۳۷، به‌مرحاله به نظر می‌رسد که با ثلاثه بعدی (۳۸ تا ۴۰) کم از کم از این لحاظ که عمومی‌ترین قافیه را در تصنیف دارند، جفت باشند. اما ثلاثه اخیر از لحاظ معنایی (شرح نیایش‌های حسن در مقبره) با سه ثلاثه بعدی (۴۱ تا ۴۳) پیوند می‌یابد که این یکی نیز با ثلاثه آخری (۴۴ تا ۴۶) هم‌قافیه است. قطعیت این جفت آخری از ثلاثه‌ها دارای تأکید بیشتری است و در حالی که تمام قافیه‌های دیگر در تصنیف بر مبنای واکمه‌های عقبی (a و u) بنا شده‌اند، این آخرین ثلاثه‌های جفتی (و تک سطر ۳۴) بر مبنای واکه پیشین شکل گرفته است. این قافیه جدید، دگر دسی عاطفی را که زایر تجربه کرده به گونه‌ای که کمتر کلمه‌ای قادر به بیان آن باشد بیان می‌کند.

جوانب بیشتر این داستان و ساختار آن از جمله ویژگی‌های زیارتگاه، ترتیبی که ظاهر می‌شوند، و ارتباط آن‌ها با یکدیگر، بی‌تردید با تحلیل‌های جزئی‌تر روشن خواهد شد. اما معلومات دست‌داشته من چه در درون خود تصنیف یا در منابع دیگر، تضمین یک چنین تلاشی را نمی‌کند. با آن هم تحلیل مختصری که بر بنیاد همین معلومات ناکافی میسر بود نشان می‌دهد که با وجود این که واژگان عاطفی مورد استفاده در تصنیف ممکن است ساده باشند، تصنیف به شیوه‌ای پرداخته شده که عمق و تأثیر تجربه زایر را در سطحی دیگر به خواننده منتقل می‌کند.

یعنی توصیف خروج زایر از زیارتگاه و ستایش نهایی از حضرت علی متوازن است. در بین این دو ثلاثه، از سطرهای ۴ تا ۲۷ پیشرفتی دیده می‌شود که با مرحله نسبتاً استایی از سطرهای ۲۸ تا ۴۳ دنبال می‌شود.

بعد از اولین ثلاثه، بسیاری از ثلاثه‌ها مطابق با معنا و یا قافیه به شکل جفتی گروه بندی می‌شوند. هر دوی این عوامل مشخصاً ثلاثه ۴ را به ثلاثه ۶ که ورود زایر را به زیارتگاه و اولین واکنش‌های وی را وصف می‌کنند و همچنین آن‌ها را به ثلاثه ۷ تا ۹ که در آن‌ها وی اولین مراسم خاکساری خویش را اجرا می‌کند وصل می‌کنند. دو ثلاثه بعدی (۱۰ تا ۱۲ و ۱۱۳ تا ۱۱۵) زایران دیگر و مراسم‌های آن‌ها را توصیف می‌کند. در دو ثلاثه بعدی (۱۶ تا ۱۸ و ۱۹ تا ۲۱) حسن به ما در مورد حاجت‌ها و خواسته‌هایش به علی می‌گوید. در ثلاثه‌های مقفای جفتی ۲۲ تا ۲۴ و ۲۵ تا ۲۷، حسن دیگری را توصیف می‌کند که در ورودی تالار قرار دارد. تا این نقطه، حرکت زایر، در ساختار تصنیف به وسیله همگامی و توافق معنا و قافیه مشخص شده است.

به هر حال از این نقطه به بعد، ساختار پیچیده‌تر می‌شود و بر داستان و معنای روایت افزوده می‌شود. اینجا دیگر عناصر معنا و